

یادداشت

انتفاضه ناتمام

محمدعلی عسگری

● انتفاضه واژه‌ای عربی است به معنای جنبش و تکان و لرزش که به‌صورت اسم خاص برای یک قیام همگانی به کار می‌رود؛ قیامی که وجه اجتماعی و پرخاشگرانه داشته و معمولاً علیه یک حکومت یا حاکمیت ستمگر شکل می‌گیرد. در یک انتفاضه سلاح مردم معترض حداکثر سنگ است نه بمب و موشک و... در اکثر موارد انتفاضه‌ها با دست‌های خالی است تا بتواند بیانگر روح یک ناراضیانی و قیام مردمی باشد؛ بجئی که در انتفاضه دوم فلسطینی‌ها به‌شدت جریان داشت و برخی از تحلیلگران علت شکست انتفاضه دوم را «امسح کردن» آن توصیف می‌کردند و مروان البرغوثی، از رهبران نامی و درحال حاضر زندانی جنبش فتح نیز با مسلح کردن انتفاضه مخالف بود.

فلسطینی‌ها تاکنون دو انتفاضه را پشت‌سر گذاشته‌اند: نخست انتفاضه سنگ (سال ۱۳۶۶ش ۱۹۸۸م) که به‌دنبال یک حادثه رانندگی در جنوب غزه شکل گرفت و به‌تدریج به کرانه باختری نیز کشیده شد. این قیام که چهار سال طول کشید و به «انقلاب سنگ» معروف شد درنهایت با شروع مذاکرات مادرید رو به افول رفت. انتفاضه دوم «انتفاضه الاقصی» نام گرفت که با ورود اریل شارون، نخست‌وزیر اسرائیل به مسجدالاقصی شروع شد. ورود شارون به‌همراه دوجزار اسرائیلی یک اتفاق تازه و هندل‌دهنده بود. احساسات فلسطینی‌ها را جر‌بهدار کرد و موجب شد تا در کنار ده‌ها عامل دیگر انتفاضه‌ای شکل گیرد که چندسال ادامه داشت و چنانکه اشاره شد با ورود گروه‌های مسلح از مسیر خود خارج و بی‌نتیجه پایان یافت. طی روزهای اخیر، بارها از زنان تحلیلگران حتی مقامات فلسطینی شنیده شد که ممکن است انتفاضه دیگری در راه باشد؛ انتفاضه‌ای که اگر به‌وقوع می‌پیوست باید آن را انتفاضه سوم می‌نامیدیم اما چنین اتفاقی باوجود آنکه مقدماتش نیز آماده بود رخ نداد و حتی برعکس انرژی یک انتفاضه جدید خرج جنگ غزه و موشک‌باران‌های حماس شد. کشته‌شدن سه جوان اسرائیلی یک اتفاق تازه و هندل‌دهنده بود. باوجوداینکه جنبش مقاومت اسلامی (حماس) از ابتدا اعلام کرد در این آدم‌ربایی و قتل دستی نداشته است و حتی خاله مشعل، رییس دفتر سیاسی حماس به صراحت بر این مساله تاکید کرد و حتی گروهی سلفی به‌نام «جبهه النصره لوله‌بیت‌المقدس» مسوولیت این قتل را برعهده گرفت، بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل از همان روزهای نخست هر دو پای خود را در یک کشش کرده و حماس را مسوول چنین جنایتی معرفی کرد و از محمود عباس نیز خواست به شرکت خود با حماس خاتمه دهد. نتانیاهو از چند جهت زیر فشار افکار عمومی جهان بود. ادامه شهرک‌سازی‌ها و بهین‌ست‌کشادن روند صلح موجب‌تخشم‌سپاری را در سراسر جهان فراهم کرده بود. اروپایی‌ها کالاهای تولیدشده در شهرک‌ها را تحریم کردند و شخص نتانیاهو نیز از سوی دولت آمریکا زیر فشار بود. در این میان، محمود عباس نیز از یک‌سوی با رفتن به مجامع بین‌المللی و از سوی دیگر با تشکیل یک دولت‌اتلافی به‌همراه حماس عرصه را به‌شکلی که من با نگرانی به‌گونه‌ای که نخست‌وزیر به‌دنبال مفری می‌گشت تا خود را نجات دهد و حمله به غزه و بزرگ کردن دشمنی به نام حماس این بهانه را به رایگان در اختیار او می‌گذاشت. به‌دنبال ماجرای کشته‌شدن سه

اسرائیلی دو حادثه دیگر رخ داد که برای فلسطینی‌ها مهم و برانگیزانه بود. به آتش کشیدن یک نوجوان فلسطینی به نام محمد ابوخیمر توسط یک خانواده یهودی افراطی و بازداشت و شکنجه پسرعمویش طاهر ابوخیمر در ملا عام توسط نیروهای پلیس اسرائیل این جرقه‌ها را زد. روزهای آغازین مردامه تلوزیون‌های جهان تصاویری را از خیابان‌های بیت‌المقدس و الخلیل پخش کردند که ملک صحنه یک انتفاضه جدید بود. جوانان فلسطینی با پوشاندن چهره‌های خود، سنگ به دست به سمت خودروهای تا دندان مسلح اسرائیل حمله کردند. اسرائیل طی این روزها ده‌ها فلسطینی را بازداشت کرد اما کاملاً احتیاط می‌کرد که حتی یک فلسطینی در جریان درگیری‌های خیابانی کشته نشود زیرا به‌خوبی می‌دانست کشته شدن یک جوان فلسطینی در این میان چگونه می‌تواند شمله‌های یک انتفاضه را فروزان تر کند. در همین بحبوحه بود که اسرائیل کاملاً آگاهانه و از روی عمد حمله به غزه را کلید زد تا خود را از وقوع این انتفاضه جدید برهاند. جنگ با غزه امری تکراری بود و اسرائیل یکبار دیگر نیز در سال ۲۰۰۸ آن را تجربه کرد؛ جنگی تباربر که برنده نهایی‌اش را نمی‌دانست. حماس اما بدون توجه به موقعیت کنونی و علت حمله و نیز بدون در نظر گرفتن اینکه پس از توافق با فتح و تشکیل یک دولت اتلافی می‌رود که به بخشی از دولت فلسطینی تبدیل شود و به همین دلیل می‌تواند از موقعیت بین‌المللی جدید خود استفاده کند بلافاصله با شروع حملات هوایی اسرائیل به دفاع برخاست و موشک‌های خود را روانه تل آویو کرد. رسانه‌های اسرائیلی و غربی همسو با اسرائیل نیز دست به کار شده و در ظرف چهار روز حماس را به‌صورت یک قدرت بزرگ موشکی در منطقه به تصویر کشیدند تا در ضمن آن حملات بی‌رحمانه اسرائیل کاملاً توجیه‌شده و مشروعیت پیدا کنند. پایان این جنگ روشن است؛ ویران‌شدن بخش‌هایی از غزه، کشته‌شدن ده‌ها و صدها فلسطینی دیگر و یک بهر برمداری تبلیغاتی درسطح جهانی و سرانجام بازگشت به وضعیت سابق. یعنی وضعیت پیش از توافق فتح و حماس و ردکردن یک خطر بزرگ به‌نام انتفاضه جدید.

در تابستان سال ۱۹۹۵ میلادی و تنها چندماه پیش از پایان جنگ قومی در بوسنی وهرزگوین، شبه‌نظامیان صرب بوسنی، بیش از هشت‌هزار مرد و نوجوانان پسر مسلمان شهر سربرنیتسا را به قتل رساندند. این جنایت بزرگ‌ترین پاکسازی قومی در اروپا پس از جنگ جهانی دوم به‌شمار می‌رود. محمد ساسربیی، وزیر خارجه و نماینده پیشین بوسنی در سازمان ملل متحد،به‌مناسبت نوزدهمین سالگرد قتل‌عام سربرنیتسا در روزنامه هافینگتن‌پست با انتقاد از غفلت بزرگ غرب درباره این نسل کشی می‌نویسد هرسال که مراسم بزرگداشت قربانیان قتل‌عام را برگزار می‌کنیم، انتظار داریم کسانی که به سربرنیتسا خیانت کردند این‌بار از بازماندگان طلب بخشایش کنند. اما به نظر می‌رسد بیشتر اروپا تمایل دارد تا سربرنیتسا را فراموش کند و در عوض تمام ساکنان بوسنی و هرزگوین را برای یادآوری شکست دردناک آنان در جلوگیری از یک‌قتل‌عام تمام‌عیار تنبیه کند. در حالی که بیشتر همسایگان بوسنی‌وهرزگوین به اتحاد اروپا ملحق نشده تا در مسیر پیوستن به این اتحادیه هستند بوسنی‌وهرزگوین پشت یک در بسته رها شده است. گرچه بوسنی همواره تلاش کرده تا خود را در موقعیت یک «انده‌شده» قرار ندهد، اما تبعات شکست اروپا در جنگ ۱۹سال پیش شرایط پیچیده‌ای را برای این کشور به وجود آورده است.

قتل‌عام سربرنیتسا یکی از مستدل‌ترین مستندات است که شکست اروپا را یادآوری می‌کند. تنها نیم‌قرن پس از هولوکاست شاهد نشان می‌دهد سیاستمداران اروپایی در تعهد به حقوق بشر، حاکمیت قانون و برابری تا چه حد دورو هستند.

خیانت سازمان ملل، ناتو، واشنگتن و اتحادیه اروپا
سازمان ملل متحد به‌دلیل جنایت سربرنیتسا، محور سرزنش‌ها قرار گرفته است. با این حال سربرنیتسا همچنین در منطقه حفاظتی پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) بود. در همچنین با میانجیگری فرانسه و اتحادیه اروپا بود که شبه‌نظامیان صرب به رهبری راتکو ملادیچ اجازه پیدا کردند کنترل سربرنیتسا را در دست گیرند. تحت فشارهای شدید ما بود که هلند و سازمان‌ملل متحد حداقل به ظاهر پذیرفتند شکست در حفاظت از سربرنیتسا و در نتیجه قتل‌عام هشت‌هزاراساک این منطقه را به‌عنوان نقض جدی حقوق بشر بررسی کنند. پارلمان اروپا نیز ۱۱ ژوئن را به عنوان یادبود نسل‌کشی سربرنیتسا و قربانیان آن نام‌گذاری کرد که البته تنها در انگلیس به رسمیت شناخته شده است.

زمانی که احتمال سقوط سربرنیتسا می‌رفت به استراسبورگ سفر کردیم تا با چند نفر از اعضای ارشد پارلمان اروپا دیدار کنیم. وقتی به آنجا رسیدیم متوجه شدیم هیچ تعهدی برای حمایت از سربرنیتسا وجود ندارد و اعضای پارلمان اروپا تلاش دارند از پذیرش هرگونه مسوولیتی خودداری کنند. با این حال وقتی بوی خیانت به مشام خورد که می‌خواستم با کارل بیلت، دبیرمات ارشد سوئدی و میانجیگر اتحادیه اروپا دیداری فوری داشته باشم. در شرایطی که من با نگرانی خواستار اقدام جدی اروپا بودم، بیلت در آن دیدار گفت هیچ کاری برای جلوگیری از سقوط سربرنیتسا انجام نخواهد شد. بعدازظهر همان روز با چندنفر

زمانی که احتمال سقوط سربرنیتسا می‌رفت به استراسبورگ سفر کردیم تا با چند نفر از اعضای ارشد پارلمان اروپا دیدار کنیم. وقتی به آنجا رسیدیم متوجه شدیم هیچ تعهدی برای حمایت از سربرنیتسا وجود ندارد و اعضای پارلمان اروپا تلاش دارند از پذیرش هرگونه مسوولیتی خودداری کنند. با این حال وقتی بوی خیانت به مشام خورد که می‌خواستم با کارل بیلت، دبیرمات ارشد سوئدی و میانجیگر اتحادیه اروپا دیداری فوری داشته باشم. در شرایطی که من با نگرانی خواستار اقدام جدی اروپا بودم، بیلت در آن دیدار گفت هیچ کاری برای جلوگیری از سقوط سربرنیتسا انجام نخواهد شد. بعدازظهر همان روز با چندنفر

بی‌ثباتی و ناآرامی‌های اخیر خاورمیانه به‌طور قابل‌درکی در مرکز توجه آمریکا و اروپا قرار گرفته‌اند. اما نزدیک به ۲۰سال پس از امضای پیمان صلح دیتون که به جنگ بوسنی پایان داد، دست‌بندی‌ها و اختلافات سیاسی میان سه گروه قومی صرب‌ها، کروات‌ها و بوسنیایی‌ها همچنان موجودیت دولت را در بوسنی تهدید می‌کند و البته همانند خاورمیانه، در بوسنی نیز راه‌حل‌های کوتامبتد جواب نخواهد داد. خوب این پرسش مطرح می‌شود که کجا به خطا رفته شده است؟ همچنان که کارشناسان بسیاری بر این نظرند، پیمان دیتون به عنوان بهترین راه برای حل و فصل مناقشه و پایان‌دادن به جنگ بوسنی ارایه شد اما همچنین شرایط بسیار پیچیده و نهادهای فوق‌العاده ناکارآمدی را نیز بر بوسنی تحمیل کرد. بوسنی در شرایطی از فقدان مشق‌های سیاسی و سازمانی برای ایجاد همکاری درون قومی رنج می‌برد که در مقابل سیستمی که به پایه ملی‌گرای قومی حرکت می‌کند، تشویق شده و حمایت می‌شود، شرایطی که همکاری میان گروه‌های مختلف قومی و نژادی را بیش از پیش دشوار و حتی غیرممکن می‌کند. به عنوان مثال،

سرعاری انتخاباتی میلوراد دودیک، رییس‌جمهور صربسکا در بوسنی و هرزگوین برای تحکیم پایه‌های قدرت خود در سال ۲۰۰۶ کاملاً رنگ‌بپوی ملی‌گرایانه آن هم از نوع افراطی داشت.

به‌لحاظ تاریخی، بازیگران بین‌المللی همواره در تلاش برای تقویت دولت بوسنی به‌نوعی با پویایی ملی در این کشور مقابله کرده‌اند. اما روند دولت‌سازی از سال ۲۰۰۶ با افزایش اختلافات درون و برون‌قومی متوقف شد و تلاش رهبران سیاسی برای توافق بر سر اصلاحات بنیادین در این کشور با شکست روبه‌رو شد. آمریکا در سال ۲۰۰۵میلادی طرح اصلاح قانون اساسی بوسنی را مطرح کرد. به اعتقاد آمریکایی‌ها این طرح می‌توانست به انتقال بوسنی از دوران گذار به حاکمیت کامل کمک کرده و شرایط عضویت این کشور در اتحادیه اروپا را فراهم کند. با این حال پس از

جهان

روایتی دیگر از سربرنیتسا به زبان وزیر خارجه سابق

بوسنی، دختر کوری که خانواده طردش کرد

بهاره محبی



عکس: DPA

ایجاد شده‌اند، صربستان تقریباً مجوز پیوستن به اتحادیه اروپا را دریافت کرده ا ست. کراسوی و اسلونی نیز اکنون عضو اتحادیه اروپا هستند. اما به نظر می‌رسد اتحادیه اروپا بوسنی‌وهرزگوین را فراموش کرده یا ترجیح می‌دهد نادیده بگیرد. شاید به این دلیل که بوسنی یادآور خیانت این اتحادیه به ارزش‌های خود است. قطعاً بوسنی مشکلات زیادی دارد که باید بر آنها غلبه کند اما بیشتر این موانع و مشکلات از جانب ملی‌گرایان افراطی و نظام رهبری ناشی می‌شود که مشروعیت خود را از واشنگتن، مسکو و اتحادیه اروپا به عنوان حامیان پیمان دیتون - پاریس می‌گیرند.

این وظیفه من است که به عنوان وزیر خارجه و نماینده بوسنی در سازمان‌ملل، وقتی که تعهداتی داده شده بود و به آن تعهدات خیانت شد، حقیقت را فراموش نکنم و به دنبال آن باشم. بخشی از این وعده و تعهد فراموش شده پذیرش بوسنی در اتحادیه اروپاست. اروپا بیشتر از اینکه به دنبال راهی برای برداشتن موانع پیوستن بوسنی به این اتحادیه اروپا باشد، ترجیح می‌دهد به خاطر نواقص، بوسنی را سرزنش کند. اکنون بوسنیایی‌های بسیاری احساس دختر نابینایی را دارند که به دلیل نابینایی از سوی خانواده طرد شده‌اند. اما این واشنگتن، مسکو و اتحادیه اروپا بودند که ما را به اینجا رسانده‌اند. اکنون زمان آن فرارسیده اتحادیه اروپا و دیگر رهبران سیاسی از بوسنی‌وهرزگوین درخواست بخشش کنند و من فکر می‌کنم بیشتر بوسنیایی‌ها آماده هستند که از مرحله بگذرند و به سوی همکاری با همسایگان اروپایی خود حرکت کنند.

ریچارد هالبروک، نماینده وقت آمریکا برای حل بحران بوسنی، پس از جنگ بارها به سربرنیتسا سفر کردند اما در هیچ‌کدام از این سفرها از بوسنیایی‌ها عذرخواهی نکردند. بیل کلینتون، رییس‌جمهور پیشین آمریکا و دوست من، به رواندا سفر کرد تا مراتب عذرخواهی خود را به‌دلیل قتل‌عام در این کشور اعلام کند اما این ندامت درباره قتل‌عام سربرنیتسا در هیچ‌کس دیده نمی‌شود.

بازماندگان سربرنیتسا به دنبال تضمینی برای اجرای عدالت بر پایه حقیقت هستند. «ماداران سربرنیتسا» دستان خود را به سوی قربانیان صرب، بوسنیایی و کروات درگیری‌های دهه ۱۹۹۰ دراز کرده‌اند و می‌خواهند اجراشدن عدالت را ببینند. «بخشش» بخشی از واژگان آنهاست اما تاکنون افراد بسیار اندکی از میان رهبران سیاسی اروپا درخواست بخشش کرده‌اند. در صربستان هم همین‌طور است. رهبران جامعه مدنی صربستان از جمله ناتاشا کلدیچ و سونیا بیسروگ از معدود رهبران صرب هستند که به جنایت‌های اسلوبودان میلوشویچ، رادوان کارادزیچ و ژنرال راتکو ملادیچ به نام صربستان، مونته‌نگرو و صرب‌ها انجام شده، اذعان کرده‌اند.

وظیفه‌ای که فراموش نمی‌کنم

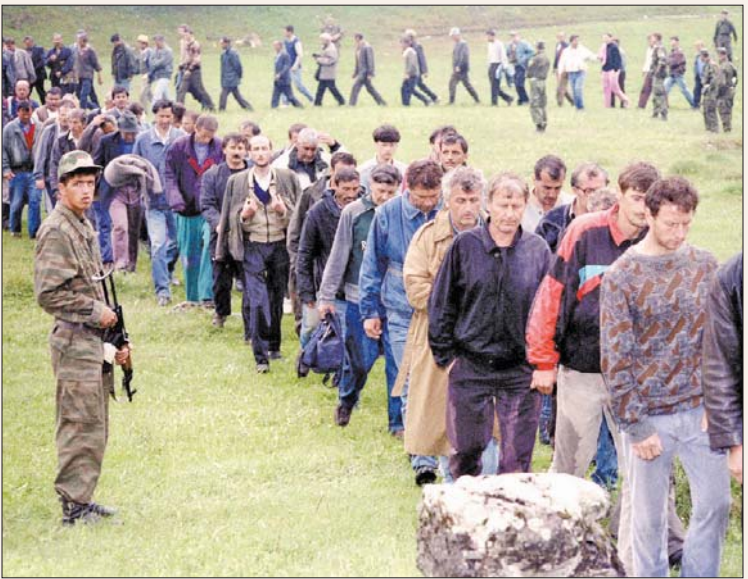
در میان کشورهایی که از فروپاشی یوگسلاوی

با تمرکز بر عراق و سوریه

بوسنی را فراموش نکنیم

سوفیا سیاستیان*

سال‌ها گفت‌وگوی بی‌نتیجه درباره اصلاحات، بازیگران محلی تنها دیگر اهمیت چندانی برای پیمان دیتون قابل نیستند، بلکه آشکارا این توافق را به چالش کشیده و حتی از آن برای پیشبرد اهداف و برنامه‌های قومی‌گرایانه خود استفاده می‌کنند؛ عاملی که باعث افزایش تنش‌های سیاسی در چندسال اخیر شده است. به‌طور کلی می‌شود گفت در مذاکرات بر سر قانون اساسی ـ البته در سایه اختلافات قومی ـ بوسنیایی‌ها به دنبال تقویت دولت هستند در حالی که کروات‌ها و صرب‌ها وجود این دولت را به‌طور کامل نمی‌پذیرند و این اختلافات با عدم مداخله آمریکا و سازمان‌ملل



نگاه

داعش میراث‌خوار تقدیس «تغلب»

نوژن اعتضادالسلطنه

● اندیشه سیاسی اهل سنت در عصر جدید با الغیای خلافت به حکم مجلس کبیر ملی ترکیه در سال ۱۹۲۴ میلادی به نقطه عطفی رسید؛ اما اینک «ابوبکر البغدادی» خلیفه خودخوانده گروه «داعش» خواستار تبعیت تمام مسلمان عالم از خویش شده است. او بحث خلافت را در حالی مطرح می‌کند که در دوره عثمانی بسیاری از فقهای سنی از به‌رسمیت‌شناختن سلاطین عثمانی به‌عنوان خلیفه خودداری کردند چراکه عده‌ای معتقد بودند خلافت واقعی فقط در دوره خلفای راشدین روی داده و عده‌ای دیگر نسب «قریشی» را شرط لازم برای خلافت می‌دانستند. «بغدادی» نیز به همین منظور مدعی شده از تبار «قریشی»‌هاست اما او نیز چون خلفای عثمانی از تناقض دیگری رنج می‌برد و آن اینکه از منظر اندیشه سیاسی متفکران اسلامی، خلیفه باید از اطاعت مسلمانان جهان برخوردار باشد این در حالی‌است که عملی‌ها تنها از حمایت ترکان و داعشی‌ها نیز از حمایت بخش کوچکی از قبایل سنی عراق برخوردارند.

فشار از جدی‌گرفتن یا تمسخر مراسم اعلام خلافت «ابوبکر البغدادی» سیاه‌جامه به تبعیت از خلفای عباسی، آنچه در این میان مطرح می‌شود آن است که آیا خشونت‌ناخیز «داعش» را می‌توان در اندیشه متفکران اسلامی و تاریخ خلافت در اعصار تاریخ یافت؟ آیا فقدان سازوکار انتقال مسالمت‌آمیز قدرت در اکثر کشور‌های اسلامی عامل اصلی در بازتولید خشونت در قالب اقدامات نیروهای داعش نبوده است؟

برخلاف تصور عده‌ای که اقدامات «داعش» را بدون پشتوانه نظری قلمداد می‌کنند عقیه فکری این گروه به تفکرات رد اندیش‌شمند اسلامی بازمی‌گردد: ابن‌تیمیه و عبدالوهاب، تقسیم‌بندی جهان به دو قطب مسلمان و غیرمسلمان از سوی داعشی‌ها که معیار آنان برای حیات یا مرگ آدمیان است، برگرفته از تفکر ابن‌تیمیه است. ابن‌تیمیه در زمانی می‌زیست که عباسیه از حمله مغولان آسیب دیده بود. مسلمانان در آن زمان از نظر روحی درصدد انتقام‌جویی از دشمن خارجی بودند، در نتیجه این موضوع بر شدت افکار تندروان ابن‌تیمیه افزود. این متفکر اسلامی معتقد است که جهاد باید علیه کفار و باورمندان باشد که از آن تحت عنوان جهاد علیه بآپوران و جهاد علیه باورمندان یاد کرده است. ابن‌تیمیه جهاد علیه آنچه او بدعت‌گذاران دین، راهزنان و شورشیان می‌خواند را مجاز قلمداد کرده است. از دید او «اشیعیان» نیز در این رده قرار می‌گیرند و به دلیل تفسیر خاص خود از اسلام، کافر قلمداد می‌شوند. عبدالوهاب نیز ادعا کرده که شیعیان، بابوها و نوع عبادت‌شان شکلی از کفر است. او در کتاب «التوحید» تنها پیروان قرائت ارتدکس از اسلام را باورمندان حقیقی دین دانسته است و سایرین چه مسلمان و چه غیرمسلمانان را کافر قلمداد می‌کند. این تفکر بعداً تلاوم یافت، چنان‌که «حسن البنا» بنیانگذار جمعیت اخوان‌المسلمین نیز بر این باور بود که مناصب بالا‌رده نباید به غیرمسلمانی برسد چراکه احتمال قبضه قدرت توسط آنان وجود دارد.

توجه بیش از اندازه متفکران اسلامی فعال در نظریه‌پردازی سیاسی برای نوع حکومتداری سبب شد تا شیوع در اختیارگیری برپایه «تغلب» تبدیل به اسری مقدس شود؛ موضوعی که خود سبب تداوم دور باطل خشونت و جابه‌جایی خونبار قدرت بوده است. ابن‌تیمیه با استناد به اصل «تغلب» در کتاب «مناهج السننه النبویه فی نقض کلام الشیعه» می‌نویسد: «آشکارا است که امور مردم نمی‌تواند در سروسامان گیرد مگر به مدد حکام و حتی اگر کسی از سلاطین بیدادگر حاکم شود بهتر از آن است که هیچ‌کس حاکم نباشد. چنانچه قنقنه‌اند ۶۰سال با حاکم ظالم به سر بردن بهتر است تا یک شب بدون حاکم» او همچنین اشاره کرده که علاوه بر لزوم پذیرش حضور استیلایی سلطان فاجر از سوی مردم، باید دآوری درباره مصالح و اعمال شخصی او را به روز جزا وانهاد. او در کتاب «السیاسه الشریعه فی اصلاح الراعی و الولاة» آورده است که در تصدی زمام‌امور از سوی امیر قوی فاجر و ضعیف اما صالح، اولی بر دومی ارجحیت دارد چراکه امیر فاجر، قوتش به نفع مسلمانان است اما امیر صالح و ضعیف، ضعفش به ضرر مسلمانان است از همین‌رو توصیه می‌کند که مسلمانان همراه حاکم قوی اما فاجر شوند و در کنار او بچنگند. ابن‌جماعه، نیز با تکیه بر مشروعیت غلبه و قدرت برآمده از «تغلب» در «تحریر احکام فی تدبیر اهل الاسلام» می‌نویسد: «او [اطاعت از چنین سلطانی (حاکم) به‌قدرت‌رسیده از طریق زور] به‌لحاظ حفظ یکپارچگی و اجتماع کلیه مسلمانان واجب است و هرگاه اجامت به‌وسیله شوکت و غلبه برای کسی محقق شود و سپس خواست دیگری به مدد نیروی نظامی قیام و او را سرنگون کند اولی عزل شده و دومی امام می‌شود. هماغونه که عبداللہبن عمر گفته بود: «نحن مع من غلب» او همچنین معتقد است که سلطان به‌خاطر فاسق‌بودن از امامت معزول نمی‌شود چراکه کثاره‌گیری او باعث به‌خطرآفتادن نظم جامعه می‌شود، در حالی که این موضوع برای برکناری یک قاضی فاسق صدق نمی‌کند.» «غزالی» نیز بر این باور است که حاکم جائز تا زمانی که منکی به قوای نظامی باشد کسی حق شورش علیه او ندارد. او این موضوع را برای حفظ «نظم عمومی» لازم دانسته است.

ادامه در صفحه ۱۵